

دانش



سال دوم - شماره سوم

تاریخ انتشار دی ۱۳۲۹ - ژانویه ۱۹۵۱

بقلم آقای امیر عباس حیدری

دانشیار فارسی در دانشگاه کمبریج

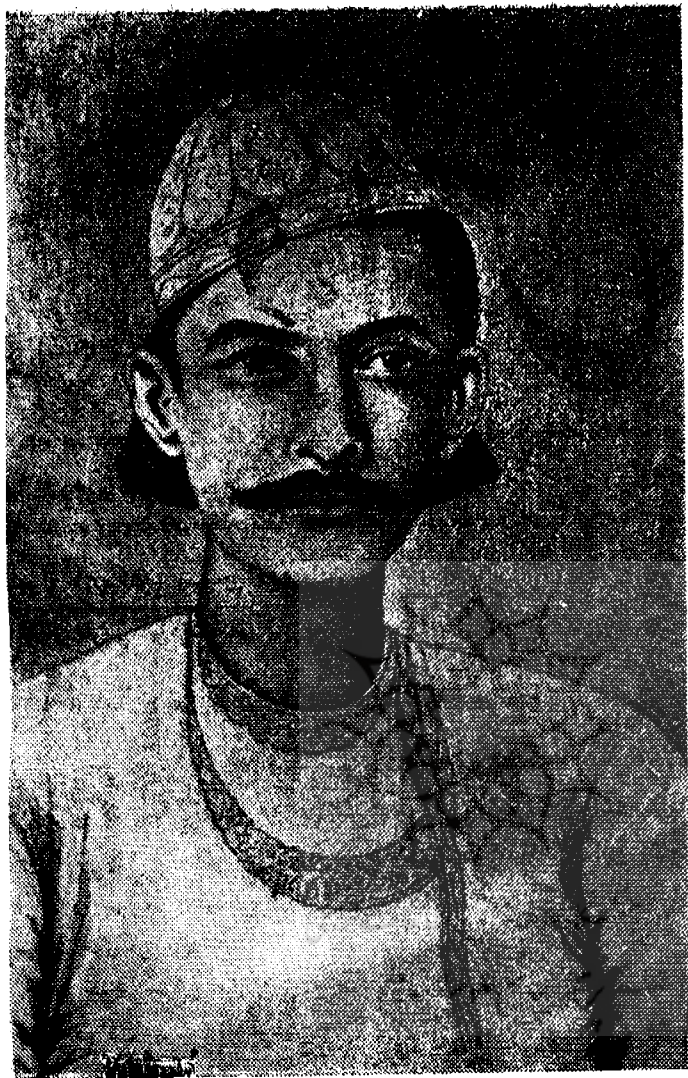
انیس

بزرگترین مرثیه گو

شاید کمتر کسی در ایران نام انیس شاعر نامی هندوستان را شنیده باشد. این شاعر بخصوص در میان شیعیان هند شهرتی بسزا دارد و حتی بعضی از شیفتگان آثار او در آن سرزمین تا آنجا دور میروند که انیس را با شکسپیر مقایسه میکنند. شکسپیر شرق و فردوسی هندش مینامند. حالا این القاب و عناوین تا چه حد بانیس میرازد بماند اما چیزی که هست آشنائی بآثار و احوال سخن سرائی چنین سر شناس آنهم در خاک همسایه ای دیوار بدیوار که باندازه دو نلک جمعیت ایران شیعه دارد خالی از فایده نیست. دور نیست. بیخبری ما ایرانیان از بود و نبود شاعری انیس نام بدو واجب باشد یکی آنکه آثار او بزبان اردو است و دیگر اینکه جز مرثیه خالص و چند صد رباعی چیزی نگفته است. نزدیکی دو زبان پارسی و اردو که با دستکاری مختصری میتوان یکی را بصورت دیگری در آورد و حتی لطف زبان را دریافت کار را آسان میکند ولی در موضوع شعر که مرثیه باشد دشواری پیش میآید. اصولاً مرثیه سرائی هیچوقت در ایران جلوه نکرده است. ایرانی خوش ذوق و نکته سنج که گوش و دل و با نعمات پر وجد حافظ و خیام آشناست ذوق سلیمش مرثیه پسند نمیتواند باشد در سراسر حیات ادبی ایران کمتر با سم یک مرثیه سرای بزرگ بر میخوریم و سوای ترجیع بند محتشم کاشانی مرثیه ای که چنگی بدل زند و حالی داشته باشد در دست نداریم. از همینجا بود که وقتی آنهمه در وصف عظمت انیس می شنیدیم و میخواندم آنها را از جمله اغراقهای

کتاب
۲۸۰۵
زنگ کتابخانه
۱۳۲۹/۱۱/۲۱
عوضه
۱۳۲۹/۱۱/۲۱

سبك هندی مییفا داشتف تا
پیش آمد محرم مرابایکی
دوتن همکیش از اهالی
محمود آباد هند نزدیک
کرد اینان واسطه آشنائی
من با آثار انیس شدند و
برایم روشن شد بیهوده
سخن بدین درازی نبود .
انیس نه از آن مرثیه
سراهاست . براستی در
مرثیه سرانی داد سخن
داده و حق مطلب را چنانکه
باید ادا کرده است . با
تعبیراتی نوظهور که خاص
اوست مرثیه را از آن
صورت خشک و آخوندی
بیرون آورده است و
بجرت میتوان گفت در
این فن استادی است که
رودست ندارد . شاعر
چون خود مرد رزم بوده
و با سواری و شمشیر اندازی
سروکار داشته است چامه
سیاه عزارا از تن مرثیه
میکنند و بدان لباس رزم



میوشاند و همین است که مرثی اوصورت حماسه بخود میگیرد و بجای اینکه بگریاند جذبه
حماسی شنونده را بر میانگیزد و رو به گرفته حماسه سرا بانیس بهتر میآید تا مرثیه سرا .
با قدرتی که شاعر در وصف مناظر دارد خواننده را با خود بمحل واقعه میبرد و آنچه را دیدنی
است موبوتشان میدهد و چنان تأثیری ایجاد میکند که تا مدتها اثرش بجا میماند .

شاعر خود قدرت خویش را در مجسم ساختن مجلس بزم و عرصه رزم اینسان میستاید :

قلم فکری که چون جو کسی بزم کارنگ	شمع تصویر په کرنی لگین آ آ کی بتنگ
صاف حیرت زده مانی هوتو بهزاد هودنگ	خون بر ستان نظر آنی جود کها و ن صف جنگ
رزم ایسی هو که دل سب کی بهرک جائین ابهی	بجلبان تیغون کی آنکههون مین چمک جائین ابهی

که ترجمه تقریبی آن بشعرچنین است :
چنان بزم سازم که برشمع آن
وگر وصف میدان رزم آورم

فرینده پروانه گیرد طواف
کشد مرد جنگی حسام از غلاف

ایشاعر در فیض آباد از توابع لکنهو بسال ۱۲۲۰ هجری قمری
بدنیا آمد و بهفتاد و دو سالگی رسید و در حدود ۵۶ تا ۵۷ سال
عمر خود را وقف سرودن اشعار کرد . شانزده ساله بود که از زاد گاه خود بلکنهو مهد
فرهنگ و تمدن هند روی نهاد و تا چهل ساله نشد دست از تحصیل باز نداشت . بمطالعه عشق
فراوان داشت و در کتابخانه شخصی خود که پر بود از کتاب کمیاب بیشتر اوقاتش با کتاب
میگذشت . خاندان انیس همه اهل فضل بوده اند و چنانکه شاعر خود در بند اول دیوان
مرایش اشاره میکند معلوم میشود پدر بر پدر شاعر بوده و گویندگی ازتی است که از نیاگان
بدور رسیده است .

فارسی این بند اینطور بشعر درمیآید :

خوان سخن را سخن من نمک
رنک کلامم چو پدیدار گشت
در دل این وادی فسانوس عمر
سوخست که تا روغن آن ته کشید
لال زبان شد چو سخنور چشید
رنک ز رخساره حسا سد پرید

مدح کن آل علی پنج پست

چار شد و نوبت پنجم رسید

انیس شیفته علم الهی بود و در الهیات آنقدر کار کرد و کتابهای مربوط باین رشته را پیش
خود خواند که با همه عشق و علاقه ای که بمجامع و انجمنهای انتقادی داشت از همه برید و
نیکی پیوست و همین امر محرک او در توجه بامور دین و مرتبه پردازگی گردید .

انیس خوش داشت او را تنها بگذارند و کساری بکارش نداشته
باشند . از مردم کناره میگرفت . در بروی خلق می بست . ساعت ها
در خلوت تک و تنها می نشست و شعر میگفت . شاعر نسبت بارباب رجوع که دسته دسته
بسراغش میآمدند و راحتش نمی گذاشتند خیلی سخت گیر بود واحدی را بدون دعوت قبلی
نمیدیرفت و چون برای پذیرائی می نشست اصراری داشت که سر تا پا در لباس تمام رسمی
مد روز باشد .

انیس و انزوا

پیش از آنکه کار شاعر بگوشه نشینی بکشد سری پر شور و روحیه ای
نظامی داشت . سواری و شمشیر بازی و سایر فنون جنگی را پیش
استادان فن بخوبی فرا گرفت و جنگاوری آزموده شد . گاه پیکادوست نداشت نیمه مسلح
باشد . زرهی مخصوص بر تن میآراست و با اصطلاح غرق اسلحه وارد میدان میشد . در وصف
شمشیر از زبان بکتن از جانبازان صحرای کر بلا چه خوش میگوید :

خمش خوشتر از ابروی هر صدم
کجایت نمسا پشوده راه راست
ز بت پاك كسرده حریم حرم
نفس آتشین تو تیغ دو دم

انیس و زیبایی

دردك زیبایی انیس شاعری کامل عیاراست چون شاعران بزرگ
چنان تحت تأثیر زیبایی واقع میشود که خود را پاك از یاد میبرد.

خوب رویان ، گلها ، بامدادان ، الهامات شعری او هستند و وصف زیبایی این آثار در نظر
شاعرستایش صاحب اثر است .

پرهین درودنه کیون دیکهکر حسینون کو خیال صنعت صانع هی پساك بینون کو
اگر چشم من در پی رنگ و بوست مکن عیب کساین هاهمه آن اوست
طبیعت مؤثر ترین انگیزه شاعر بشمار میرود. از خصایص انیس یکی اینست که شاهدان باغ
وچمن راهمانطور که می بینند وصف میکنند راه دورنمیرود واز آسمان وریسمان بهم نمیآید
تاخواننده را گنج و سردرگم کند . بتفرج گلستان میرود گلبنی ذوقش را بر میانگیزد و این
بیت بر سر زبانش میآید :

سبزه ز پیراهن گل سرخ پوش گلبن تر چون سبد گلفر وش

در سکوت سحر گوش هوش فرا میدارد بلکه صدائی را که دیگران از شنیدن آن عاجزند
بشنود کامش بر میآید چیزی میشود و آنرا صدای شکفتن گلها میندازد .

صبا غنچه ها را چو می بشکفتد صدایش بگوش آیدم در سحر
گلبن را به سبد گل فروش مانند کردن مضمونی تازه و گیرنده است گواشکه تشبیهی وارونه
است اما خود همین لطفی بشر می بخشد و ذهن شنونده را از گلستان بگل فروشی آوردن
کیفیتی دارد. در شعر دوم هر چند مبالغه در حد کمال است ولی سکوت سحر گاهان را بهتر از
این نمیتوان نشان داد .

با اینکه انیس میکوشد طبیعت را در هر جاها منظور که هست و وصف کند. گاهی از تخیل
کمک میگیرد و پروائی ندارد از اینکه مثلا در صحرای کر بلا گل و سبزه یا سرو و صنوبر
برویاند. صبح عاشورا را اینطور وصف میکند .

بیابان و نسیم و بامدادان کشیده سر درختان تا با نجم

کهرافشان چمن از شبم صبح نگه اندر دل سبزه شود گم

انیس بهر آستانی سرفرود نمیآورد. جایی سرسپرده بود که جاهای

دیگر در نظرش ناچیز میآید قدر هنر خود را خوب میشناخت و آنرا

مناعت طبع

در راهی بکار انداخته بود که بزعم اوراهی راست تر از آن نمیتوان یافت .

شاه وقت واجد علیشاه آخرین پادشاه خاندان اود که پا یتختش لکهنو باشد انیس
ورقیب اومیرزا دبیر را بدربار فرا میخواند تا بداند در مدیحه سرائی کدامیک استاد ترند
انیس عمداً دبیر میکند کسی را بسراغ اومیفرستند و چون وارد میشود حضار با احترام شاعر
بر میخیزند میرزا دبیر ابتدا میکند و یک رباعی در مدح واجد علیشاه میخواند نوبت بانیس
میرسد در میان تعجب شاه و درباریان بکرباعی در نعت علی قرائت میکنند و این بیت را بر
آن می افزاید .

کجا مدح شهان گویم علی رامن شاخوانم ز موران کی کشم منت که من خود چون سلیمانم

قیافه شاعر

از آنجا که انیس قیافه‌ای فوق‌العاده مردانه و قامتی بغایت برازنده داشت بی‌مناسبت نیست چند کلمه هم در این باب گفته شود تا شخصیت شاعر بهتر شناخته گردد و گمان نرود موجودی و امانده بوده است که از همه چیز روگردان شده و از روی ناعلاجی بمرثیه سرائی گرویده است. چشمان فراخ و براق، ابروان کشیده، سیل‌های پر پشت گردن افراشته و موهای بلند ابهت خاصی بانیس میبخشید. خیلی آهسته و با وقار راه میرفت و عصای مرعش را هیچگاه از دست نمیداد و روی مرفته حرکات موزون او که ساختگی نبود نشان میداد مردی است که بشخصیت خود پی برده است.

زبان انیس

می‌گویند دهلی و لکهنو مرکز اصلی زبان اردو است و بیشتر گویند گسان نامی اردو از این دو ناحیه شیعۀ نشین برخاسته اند و اردو زبانان همه اتفاق دارند زبان انیس نمونه فصاحت و از لحاظ سادگی و شیرینی بی‌نظیر است. تعبیراتی که این شاعر بکار برده و شعر هندی را از آن پیچیدگی بیشین بیرون آورده است کاملاً تازگی دارد. امروز انیس را استاد مسام زبان میشناسند و آنان هم که با مرثیه سروکاری ندارند خواهی نخواهی تحت تأثیر او در می‌آیند و برای خاطر شیوایی زبان هم شده دیوانش را مکرر میخوانند.

آثار انیس

در جایی خواندم انیس ده هزار مرثیه ساخته است و اگر در نظر بیاوریم مرثی اوهمه مسط اند و کوتاهترین آنها از پنجاه بند کمتر ندارد میتوان گفت از حیث کمیت در تاریخ مرثیه سرائی بی سابقه است. در کیفیت آنها مختصری گفته شد و بعدها بتفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت. بعضی مرثیه‌ها تا دوست و پنجاه بند هم میرسند اما باید دانست تمام مرثی انیس در دست نیست و کمتر از نیمی بجا مانده است. پیش از شروع بمرثیه گوئی انیس طبع خود را در غزل سازی آزموده است و چون اینکار را باب طبع خود نیافته یکسره مرثیه سرانده است.

از مرثی انیس که بگذریم بر باعیات او میرسیم. معلوم میشود این رباعیات را شاعر گاه بگاه و بمناسباتی ساخته است حتی در این رباعیات هم که کمتر رنگ مرثیه دارد بچند تائی بر میخوریم که صرفاً مرثیه است. منتخبی از رباعیات انیس چندی پیش بدستم افتاد آنها را روان و پر معنی یافتیم و از روی تفنن یکی دوتای آنها را بفارسی در آوردم کمکم با آثار دیگر انیس آشنا شدم و چند تکه ای را که بنظرم بر جسته آمد بشعر فارسی ترجمه کردم و عظمت شاعر مرا بنوشتن ایشمقاله نارسا واداشت.

اینک نمونه ای از اشعار انیس و چه بهتر که با رباعیات او ابتدا کنم :

رباعیات انیس

راز حیات می پندارد و چنین می گوید :

هستی چو حباب آب دیدیم و گذشت
یکه‌مر تمام خواب دیدیم و گذشت

ما کودکی و شباب دیدیم و گذشت
نسا چشم‌نستیم معما نگشود



بتمشای صبح چمن می‌رود لاله برافروخته و نرگس خواب از یکسو
 و غوغای بلبل از دیگر سو دیوانه اش می‌کند و فریاد برمی‌آورد :
 بر لاله بین چو جام می‌در جوش است
 این راز بگو مگو چه باشد در باغ
 نرگس بنگر مست و چه خوش مدهوش است
 بلبل بغز لغو انی و گل خاموش است
 سعدی وار قدرت پروردگار را در سبز برک میخواند سینه اش بر
 می‌آشوبد و این گوهر یکتا را نثار عالمیان میکند :

هر برک نشان قدرت آن یکتا ست
 این سینه ما آدمیان دریا نیست
 هر گل اثری ز شاهد بی همتا ست
 هر یک نفسی جز رو مدآن دریا ست
 گمشده ای دارد او را در آسمانها میجوید و در خود میابد ،
 دور و نزدیک
 حقیقت آیه و نهن اقرب الیه من جبل الوریذ برایش روشن میشود
 و مضمون آنرا در این رباعی می‌کنجاند .

چون مردم دیده از نظر پنهانی
 نز دیکترستی از رک جان و هنوز
 آن نور که دیده جویدش خود آنی
 دور آنقدری که خود فقط میدانی
 شاعر شور یده سر به بیابان میگذارد ، بر فراز کوه میشود بجنگل
 میگریزد و همه جا یار هر جایی را حاضر می‌بیند نهره شوق میکشد
 اینجا و آنجا
 و از خود بیخود میگردد. انعکاس صدای او این دوشمر شنیدنی است :

بر هر چه نظر کنم خدا می‌بینم
 اینجا آنجا و هر کجا می‌بینم
 در جنگل و کوه و دره‌ها می‌بینم
 ماتم ! بد و چشم من چها می‌بینم
 راز حیات را سر بسته بهمان حال میگذارد بجل معمای دنیا میپردازد
 عمری رنج میبرد و دردم آخر در می‌یابد برای هیچ آنهمه خون دل
 معمای دنیا
 خورده است .

چشم شد باز و پرده باز نشد
 راز دنیا ست همچو بسته حجاب
 عمر بگذشت و کشف راز نشد
 هیچ میشد شنید و باز نشد
 از همین عمر دو روزه دلش می‌گیرد و میگوید مسافری که رفتنی
 مسافر رفتنی
 است چه بهتر زود برود. معتقد است سرشناسی بدر دسرش نمیآورد.

اگر قصد سفر داری روان شو
 در این دنیا کسی راحت نیابد
 ترا هیچ از مال خود خبر هست
 برای صاحب سر درد سر هست
 بر لب دریای هند ایستاده است عظمت آن بزرگی انسانرا بیادش
 باد مراد
 می‌آورد این رباعی که میتوان گفت فارسی است و بفارسی در آوردنش
 زیادی بر زبانش میگذرد .

دنیا دریاهی اور هوس طوفان هی
 لنگر هی جو دل تو هر نفس باد مراد
 مانند حباب هستی انمان هی
 سینه کشتی هی ناخدا ایمان هی

دنيا دريا و اين هوس طوفان است
 دل لنگر و هر نفس بود باد مراد
 مانند حباب هستی انسان است
 کشتی تو سینه ناخدا ایمان است
 ناز خود ستایان تپی مفر را نمیخرد و آنان را بفرو تنی میخواند
 طبلال دهلزن
 گوش بهرفش نمیدهند لچ میکنند و دهل بدستشان میدهد تا بکوبند
 و تو خالی بود نشان برملا شود و انگشت نما گردند .

آنرا که خدا مقام و جاهی بخشود
 بر اوست که خاکی و فرو تن باشد
 آن مغز تپی است کوستاید خود را
 چون طبل که درد دست دهلزن باشد
 خوشخویان رامیستاید و تند خویان را به باد مانند میکنند که جز خاک
 کرده باد
 چیزی در دامان ندارند .

کرخوی تونیک است ترا باکی نیست
 سرکش اگری بهره زادرا کی نیست
 جز غم نبود نصیب آتشخورا
 در دامن کرده باد جز خاکی نیست
 رنگ و بویا گفتگوها جستجوها همه و همه را از او در وصف او
 همه اوست
 و برای او میدانند و بس

باد سحر آشفته ترا می جوید
 بلبل بچمن وصف ترا میگوید
 هر رنگ که هست جلو قدرت تست
 هر کس که گلی چید ترا می بوید
 در یا دلی بنماز ایستاده است درویشی از همه جا رانده و بخانه خدا
 در یکتا
 پناه برده دست حاجت پیش او میرد. نماز گزار در همان حال که
 غرق جذبات شوق است دستش را بسوی سائل دراز میکند و درویش با خاتمی که در آن
 تاریک روشن بامداد چون ستاره صبح میدرخشد از مسجد بیرون میآید و براه خود میرود .
 حیدر بگدایان در بکتا میداد
 بر قطره طلب یکسره در یا میداد
 آن شاه کرم در آن دم جان داد
 بر قاتل خود شهد گوارا میداد
 درویش خراباتی یکسر از مسجد بخرابات میرود تا انگشتر را گرو
 بگذارد و جامی شراب بستاند. زندان سر مست پایکوب و دست
 باده بیدرد
 افشان به پیشوازش میشتابند و بدرونش میبرند . هالمی عجیب می بیند ساقی مستان همان
 نماز گزار صبحی است. بتازه وارد که گوئی اورا نمیشناسد خوشامد میگوید و از باده رایگان
 دولت جاویدان باو میبخشد .

هر یک قدمی لغزش مستانه ماست
 فردوس برین گوشه میخانه ما ست
 از باده بسی درد علی سر مستیم
 جام است دو چشم و قلب پیمان ما ست
 جمله معترضه
 ناگفته نماند انیس چون بیشتر اردوزبانان که فارسی زبان دومشان
 است و حتی در پاره ای موارد جا نشین زبان مادری آنان میگردد
 با فازسی آشنائی داشته و از آثار او پیدا است بیشتر تحت تأثیر سمدی و تا اندازه ای خیام
 و فردوسی واقع شده است و حیف است چنین شاعری چون غالب دهلوی و دیگران طبع خود

را در فارسی نیازموده و اثری باین زبان بوجود نیاورده است .

شاهکار های شاعران هند اغلب بزبان ماست و اشعار اردوی آنان همیشه در درجه دوم اهمیت قرار میگیرد . حالا انیس چرا از این قاعده استثنا است معلوم نیست شاید چنان بزبان مادری خود تسلط داشته که حیفش میامده است بزبانی بیگانه که درست بر موز آن آشنا نیست شعر بگوید . زبان اردو را برای ادای مقصود کافی میدیده اما دیگر از نفوذ فکری سخن سرایان ایران نمیتوانسته است بر کنار بماند .

چطور ممکن است کسی آثار سعدی و فردوسی را بخواند و براه دیگر برود آنکه گوته بود چون به حافظ رسید خود را گم کرد . انیس که جای خود دارد .

از مرثیه های انیس هم که تقریباً تمام آنها با توصیف زیباییهای طبیعت یا بعبارت دیگر با تفرل و تشبیب آغاز میگردد معلوم میشود دوا این قصیده سرایانی چون عنصری و فرخی و نظایر آنها را هم خوانده و با مطالعه آن آثار این سبک نوین را در مرثیه گوئی برگزیده است . موجهای پیاپی دریای وجود را بتلاطم در آورده است آسمان موج و دریا میفرد و نور برق چشم را خیره میکند شاعر بر ساحل نگران دریاست بوج و دریا میانیدند و سر در نمیآورد این چه حکایتی است موج کدام و دریا کدام است . آفتاب بر میآید همه جا را روشن میکند دریای دیوانه آرام میگردد شاعر با شکفتی می بیند از آنهمه موج اثری پیدا نیست بخود میآید و با خود میگوید :

ساقی اگر آن یکی است صهباست یکی اندیشه کجاست؟ موج و دریاست یکی

هان نور محمد و علی یک نور است اسم است دو تا ولی مسماست یکی

داغ پیشانی داغ پیشانی شب زنده داران گواهی صادق بر داغ دل آن جانبازی است که اسلام را حیاتی نو بخشید

یا رب چه مقامی است مقام آنشاه عزو شرفی و رای هر عزت و جاه

آن داغ به پیشانی سجاده نشین بر داغ دل شاه شهید است گواه

با آوردن یک رباعی دیگر انیس در وصف سه تن از قهر مانان کم سخن روز عاشورا سخن را کوتاه میکنم :

عباس چنان صف شکنی کی دیده است چون کبر شه گلبدنی کی دیده است

خاری بگلو غنچه لب را بر بست چون اصغراو کم سخن کی دیده است

ایشرا هم بگویم که گاهی ناگزیر تحریفاتی کرده و تعبیرات فارسی آورده ام تا بگوش ایرانیهها نا آشنا نباشد ولی از اصل پر دور نیفتاده ام .

بخت در مرثیه های انیس که کاربرد عمر او ست کاری آسان نیست

مطالعه و مجال بیشتری میخواهد . ساعتی صرف و یکی دو صفحه را سیاه کردن حق مطلب را ادا نمیکند بخصوص که شاعر موشکاف ریزه کاری را بجائی میرساند که چون نقاشی چرب دست حتی گوش تیز کردن و سم بزمین کسوفتن اسب را نقاشی میکند . اینها و صد ها نظایر آن از حوصله این مقاله بیرون است و برای آنکه نمونه ای

بدست داده باشم بذکر مثالی چند قناعت میکنم . اما باید نخست طرز و سبک مرثی را یاد آور شوم .

مرثیه های انیس همه مسط اند . با بیان اصول شاعری یا مسائل فلسفی و نفسانیات یا مبانی دین اسلام آغاز میگردد بعد شاعر بوصف مناظر طبیعی میپردازد و اینجا است که هنر نمائی میکند . در مرحله سوم صف آرائیها و حماسه سرائیها را شرح میدهد و پس از توصیف سرا پای امام و بیان خصوصیات ظاهری و باطنی او بوصف جنگ میپردازد بعد نوبت شهادت میرسد و با نوحه یا نتیجه ای عالی پایان میابد .

با اینکه موضوع یکی است در سراسر مرثی صد تا دوست و پنجاه بندی انیس هیچ دو مرثیه ای نمیتوان یافت که بهم شبیه یا تکرار مکررات باشد . هر کدام برای خود خصوصیت و چیز تازه ای دارند و همین است که در ادبیات هند جائی برای خود باز کرده اند و برآستی دارای ارزش ادبی هستند .

شاعر پس از مقدمه ای کوتاه و آوردن بندی که با این شعر شروع

بزم و رزم

میشود باصل مطلب میپردازد :

رنك بزم است دگر عرصه رزم است دگر چون سبز دگر وان چمن زخم دگر

در ضمن تغزل و تشبیب در صدر مرثیه گوسر بصحرای کربلا میزند

تشنه لبان

و تشنه کامان آن وادی سوزان را بیژ مرده گلان تشبیه میکند :

تا کند تر لب پژ مرده گلان لاله از شبنم تر لبر یز است

صبح شهادت است دلاورانی چند دست از جان شسته خشک لب و

با مداد و اذان

تشنه وصال برای عرض نیاز بنماز ایستاده اند . جمال دوست را در

آینه دل می بینند و پروای يك صحرا دشمن که چون در باوج میزند ندارند .

سپیده دمید از گریبان صبح برای نماز آمد آن سبز پوش

صدای اذان در دل بهن دشت نوای نبی بود و بانك سروش

صفوف نماز بسته شده است حضرت امام جماعت است قرآن گشوده

پیشنماز

ای را ماند که یاران سطور و امام بسم الله آن باشند .

نماز جماعت چو فرآں باز چو بسم الله آن شد بصدر نماز

صفوف عقب سر سطور نبی بدرگام حق هشته روی نیاز

میان دو صف پیش اهل نظر کجا این سپیدی وز آن سحر

سواران دلاور دل بدریا میزند . تن تنها بر سپاه دشمن میتازد قلب

دریادل

لشکر را میشکافد بآب رسا میکند عطش او را از پای در آورده .

است لب بآب نمیآلاید برای تشنگان که چشم براه او بند آبی بر میگردد و بر میگردد .

آن سوار دلیر و نهر فرات خضر بود و کنار آب حیات

خشک لب بود و مرد دریا دل کی کند آب سست پای ثبات

تشنه لب سوی خیمه ها رو کرد تیر باران شد از تمام جهات